



# نهج البلاغه

تحلیل خطبه (۱۶)

نهج البلاغه

از نظر علوم عربی

دکتر اباباذر عباچی

امام علی (ع) این خطبه را در زمانی ایراد فرمودند که در مدینه مردم با ایشان بیعت کردند. آن حضرت در ضمن این خطبه مردم را به دو گروه گناهکار و پرهیزکار تقسیم کردند و آنان را از سرنوشت شان آگاه ساختند. در این نوشتار پس از بیان معنا و شرح لغات، ترجمه و ترکیب خطبه، برخی از نکات بلاغی و صرفی و نحوی و نیز امثال وارده در آن مورد بررسی قرار گرفته است. امیدواریم این خطبه مورد استفاده همکاران محترم قرار گیرد.

ذَمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةً، وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ. إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعَيْبَةُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَزَنَتَهُ التَّقْوَى عَنْ تَفْحَمِ الشُّبُهَاتِ. أَلَا وَإِنْ بَلَيْتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْتِهَا يَوْمَ نَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِيُثَلِّبَنَّ بَلْبَلَةً وَلَتُغْرِبَنَّ غَرْبَةً وَلَتَنَاطِقَنَّ سَوَاطِئَ الْقِدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ، وَلَيْسَ بَيْنَ سَابِقُونَ كَانُوا قُصْرُوا وَلَيْقُصَّرَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا سَبِقُوا وَاللَّهُ مَا كَمَتُ وَتَمَّةٌ وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً وَلَقَدْ نَبَّيْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَهَذَا الْيَوْمِ. أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شَمْسٌ حَمَلٌ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَخَلَعَتْ لُجْمُهَا، فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ وَالْأُورُاقِ وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلٌّ حَمَلٌ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأَعْطَوْا أَرْمَتَهَا فَأُورِدْتَهُمُ الْجَنَّةَ. حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلِّ أَهْلٍ، فَلَيْتَنَّ أَمِيرَ الْبَاطِلِ لَقَدِيمًا فَعَلَّ، وَلَيْتَنَّ قَلَّ الْحَقُّ فَرُبَّمَا وَلَعَلَّ، وَلَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ

### معنا و شرح لغات

الدِّمَّةُ: العهد و الأمان، پیمان، جمع آن دِمَمٌ، اسم جامد غیر مصدری

الرهينة: المحبوسة بدین: گرو گذاشته شده، اسم مشتق بر وزن فعیل که به معنی مفعول است.

در قرآن این کلمه نیز آمده است «کل نفس بما کسبت رهینة» الزعیم: الکفیل: ضامن، صفت مشبیه، فعیل به معنی فاعل، در قرآن به این معنی آمده است. «و لمن جاء به حمل بغیر و انا به زعیم»

صرَّحَ الشَّيْءُ: انکشف و ظهر: روشن و نمایان شد، این فعل متعددی به حرف جر بآه نیز می آید؛ مانند صرَّحَ بـ: أظهر کشف.

المثلاث: العقوبات و التثکيل: کیفرها و شکنجه دادن، مفرد آن مثلة اسم جامد؛ به کیفرها «مثلة» گفته شده است. برای این که آن ها مثالی است که انسان از آن باید عبرت گیرد. در قرآن نیز این کلمه بدین معنی آمده است «و قدخلت من قبلهم المثلاث»

التفحّم: الوقوع فی وهمة: فرو افتادن  
تَبَلَّبَتِ الْأَلْسُنُ: اختلطت: آمیخته شد، از باب تفعلل.  
غَرِبِلَ الدَّقِيقُ وَنَحْوَهُ: نَحَلَةٌ: آرد و مانند آن را غربال کرد.  
سَاطِ الشَّيْءِ: خلطه، و الامر: قلبه ظهر لبطن: آن امر را زیر و رو کرد.

قَصَرَ الشَّيْءَ: حبسه: او را باز داشت.  
الوشمة: قطرة مطر، الكلمة: قطره باران، یک گفتار، چیزی اندک، جامد غیر مصدری.

الشمس: مفردش شمس: العسر الصحبة: اسبی که از سوار شدن و از زمین گذاردن و لگام به دهان زدن امتناع می ورزد. ظاهراً این کلمه معرب (چموش) فارسی است.  
اللجم: مفردش لجام: الزمام: لگام، این کلمه در اصل فارسی است.

الذلل: مفردش ذلول: المنقاد: رام و مطیع، صفت مشبیه، این کلمه، مفرد و جمع آن در قرآن آمده است «هو الذي جعل لكم الارض ذلولاً» فاسکی سبل ربك ذللاً  
تَفَحَّمِ الْفَرَسُ بُرَاكِبَهُ: ألقاه علی وجه: سوار خود را برو انداخت.

المطایا: مفردش مطية: مَرَكِب، این جمع در اصل باید «مطائی» باشد. زیرا حرف عله پس از الف جمع به همزه تبدیل می شود ولی چون معتل اللام است، همزه آن به یاء مفتوح و یاء آن به الف تبدیل می شود. کلمه «قضیه» نیز به همین روش جمع می شود.

الأزمة: مفردش زمام: الخيط الذي يشدُّ في البئرة: افسار. اسم جامد.

أمرَ الشَّيْءِ: کَثَر و نما: رشد کرد و زیاد شد.  
ترجمه خطبه:

عهد و پیمانم در گرو سخنانی است که می گویم و ضمانت آن را به عهده می گیرم. هر کس از کیفرهای روزگار که در برابر او است عبرت گیرد، تقوی او را از ورود در شبهه ها باز می دارد. آگاه باشید، گرفتاری ها به همان گونه که در زمان پیامبر (ص) بود، بازگشته است.

قسم به آن که، پیامبر را به حق فرستاد، حتماً باید در هم آمیخته و الگ شوید و همانند زیر و رو شدن غذا در دیگ زیر و رو شوید تا این که پایین نگه داشته شده ها بالا روند و و بالا رفته ها پایین رانده شوند و باید آنانی که عقب نگه داشته شده اند، پیش افتند و آنانی که پیش افتاده اند و پس بمانند. به خدا سوگند، نه سخنی پنهان داشتم و نه دروغی بر زبان راندم. من به این وضعیت



و این روز آگاهی داشتم. آگاه باشید، گناهان چون اسبان سرکشی اند که گناهکاران را بر آن‌ها سوار کرده و لگام‌هایشان را گسسته‌اند؛ پس سوارکاران خود را وارد جهنم می‌کنند. آگاه باشید، تقوی چون شتران رامی است که راکبان را بر آن‌ها سوار کرده و زمامشان را به دست سوران سپرده‌اند، پس آنان را به بهشت وارد می‌کنند؛ آن دو، حق و باطل اند و هر کدام طرفدارانی دارند. اگر باطل فرمانروایی کند، از قدیم چنین بوده است و اگر حق ضعیف باشد شاید، امید است پیروز گردد؛ کم‌تر پیش می‌آید که چیزی برود و از نوروی آورد.

### ترکیب خطبه

\* ذمّتی بما أقول رهینة

«ذمّتی» مبتدا مرفوع تقدیراً «ی» مضاف الیه مجرور محلاً «بما» جار و مجرور محلاً متعلق به «رهینة»، «أقول» فعل مضارع، فاعل آن «أنا»، عائد صله محذوف و تقدیر آن «أقوله» است. جمله‌ی «أقول» صله موصول، محلی از اعراب ندارد، «رهینة» خبر مرفوع،  
\* و أنا به زعیم

«و» حرف عطف «أنا» مبتدا محلاً مرفوع «به» جارو مجرور محلاً متعلق به زعیم. «زعیم» خبر و مرفوع  
\* إن من صرّحت له العبر عما بین یدیه من المثلاث حجّزته التقوی عن تقحّم الشهات

«ان» از حروف مشبّه بالفعل «من» موصول اسم إنّ و محلاً منصوب «صرّحت» فعل ماضی «له» جارو مجرور متعلق به صرّحت. «العبر» فاعل مرفوع. جمله «صرحت له العبر» صله موصولی محلی از اعراب ندارد «عما» جارو مجرور متعلق به صرّحت است. «بین» ظرف مفعول فیه و منصوب، متعلق به محذوف که تقدیر آن «استقرّ» است. «یدیه» مضاف الیه مجرور به یاء. «ه» مضاف الیه «من المثلاث» جار و مجرور متعلق به «کائناً» که حال واقع شده است و ذوالحال ضمیر هو در «استقرّ» است.

«حجّزته» فعل ماضی «ه» مفعول به «التقوی» فاعل مرفوع تقدیراً، جمله (حجّزته التقوی) جمله فعلیه، خبر إنّ و محلاً مرفوع، «عن تقحّم» جار و مجرور متعلق به «حجّزته»، «الشهات» مضاف الیه و مجرور.

\* ألا و إن بلیتکم قد عادت کهیئها یوم بعث الله نبیّه صلی الله علیه و سلم

«الا» حرف استفتاح «و» حرف استئناف «إن» از حروف مشبّه بالفعل «بلیتکم» اسم إنّ «کم» مضاف الیه «قد» حرف تحقیق «عادت» فعل ماضی فاعل آن ضمیر مستتر (هی) جمله «قد عادت» جمله فعلیه، خبر إنّ و محلاً مرفوع، «کهیئها» جار و مجرور متعلق به (کائنة) محذوف که حال از «هی» است، «ها» مضاف الیه «یوم» ظرف مفعول فیه مبنی بر فتح «بعث» فعل ماضی «الله» فاعل مرفوع، جمله «بعث الله» محلاً مجرور مضاف الیه برای «یوم» «نبیّه» مفعول به «ه» مضاف الیه «صلی» فعل ماضی مبنی بر فتحه مقدره. «الله» فاعل «علیه» جارو مجرور متعلق به «صلی» این جمله اعتراضیه است و محلی از اعراب ندارد.  
«و» حرف عطف «سلم» فعل و فاعل آن ضمیر مستقر هو عطف بر «صلی».

\* والذی بعثه بالحق لتبلین بلبلة و لتفرین غریلة

«و» حرف جر برای قسم «الذی» اسم مجرور، جار و مجرور متعلق به فعل محذوف أقسم. «بعثه» فعل ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر «هو» که عائد صله است. «ه» مفعول به، جمله «بعثه» صله موصول محلی از اعراب ندارد. «

بالحق» جار و مجرور متعلق به «بعث».  
\* لـ حرف جواب قسم  
\* تبلین فعل مضارع مرفوع به «ن» که بعثت توالی الامثال حذف شده است. «و» فاعل که به علت التقای ساکنین حذف شده است. «ن» نون تاکید «بلبلة» مفعول مطلق و منصوب، جمله «لتبلین» جواب قسم، محلی از اعراب ندارد. «و» حرف عطف «لتفرین» اعراب این فعل همانند اعراب فعل «تبلین» است. «غریلة» مفعول مطلق و منصوب.

\* وکأتظن سوط القدر حتی یعود أسفلکم اعلاکم و اعلاکم أسفلکم

«و» حرف عطف «لتسأطن» اعراب این فعل همانند اعراب فعل «لتبلین» است. «سوط» مفعول مطلق منصوب و «القدر» مضاف الیه «حتی» حرف جر که پس از آن (آن)، مقدر است. «یعود» فعل مضارع منصوب از افعال ناقصه است؛ «أسفلکم» اسم (یعود) مرفوع «کم» مضاف الیه «اعلاکم» خبر (یعود) منصوب تقدیراً «کم» مضاف الیه «و» حرف عطف «اعلاکم» اسم «یعود» ی مقدره «کم» مضاف الیه. أسفلکم خبر (یعود) ی مقدره

«کم» مضاف الیه .

\* وَكَيْسِبِقْنَ سَابِقُونَ كَانُوا فَصِرُوا وَلِيُقَصِّرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا  
«و» حرف عطف ؛ «ل» جواب قسم «يَسْبِقَنَّ» فعل مضارع مبني  
بر فتحة ؛ «ن» نون تأکید «سابقون» فاعل مرفوع به «و» ؛ «كانوا»  
فعل ماضی ناقص و اسم آن ضمیر بارز و او ؛ «فَصِرُوا» فعل ماضی  
مبني نايب و فاعل آن ضمیر بارز «واو» ؛ جمله «فَصِرُوا» محلاً  
منصوب خير «كان» جمله «كانوا قصرُوا» محلاً مرفوع نعمت برای  
«سابقون» است . «و» حرف عطف «لِيُقَصِّرَنَّ» اعراب این فعل  
همانند اعراب فعل «السبقن» است . «سابقون» فاعل مرفوع به  
واو ، «كانوا» فعل ماضی ناقص و اسم آن ؛ ضمیر بارز و او  
«سبقوا» فعل ماضی مبني و فاعل آن ضمیر بارز و او جمله  
«كانوا سبقوا» نعت برای (سابقون) و محلاً مرفوع .

\* وَاللَّهِ مَا كَذَّبْتُ وَلَا كَذَّبَتْ كَذِبَةٌ

«وَاللَّهِ» جار و مجرور متعلق به فعل محذوف  
(أقسم) است . «مَا» نافية «كذبت» فعل ماضی  
و فاعل آن ضمیر بارز «ت» . «وَشِمَّةٌ» مفعول  
به ، جمله ی «مَا كَذَّبْتُ» جواب قسم  
محلّی از اعراب ندارد . «و» حرف  
عطف «لَا» زایده برای تأکید نفی .  
«كَذَّبْتُ» فعل و فاعل آن ضمیر  
بارز (ت)

«كذبة» مفعول مطلق و منصوب ؛  
جمله «لَا كَذَّبْتُ...» معطوف بر جمله جواب  
قسم ، محلّی از اعراب ندارد .

\* وَ لَقَدْ نَبَّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ

«و» حرف قسم . «لقد» لام جواب قسم «قد» حرف  
تحقیق «نَبَّئْتُ» فعل مجهول و نایب فاعل آن . ضمیر بارز  
«ت» ، «بهذا» جار و مجرور محلاً . «المقام» عطف بیان یا  
بدل از «هذا» «و» حرف عطف «هذا» محلاً مجرور معطوف بر  
«هذا» ، «اليوم» عطف بیان یا بدل از «هذا» .

\* وَالْاِ وَ اِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شَمْسٌ حَمِلَ عَلَيْهَا اَهْلُهَا

«الْاِ» حرف استفتاح «و» حرف استئناف . «اِنَّ» از حروف مشابه  
بالفعل . «الخطايا» اسم «اِنَّ» و منصوب به فتحة مقدرة . «خيل»  
خير اَنْ «شَمْسٌ» نعمت و مرفوع . «حَمِلَ» فعل مجهول «عليها»  
جار و مجرور متعلق به «حَمِلَ» . «اهلها» و مرفوع نايب فاعل  
«ها» مضاف الیه جمله ی «حَمِلَ عَلَيْهَا...» جمله وصفیه برای خیل  
و محلاً مرفوع .

\* وَ خَلَعَتْ لِحْمَهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ

«و» حرف عطف «خَلَعَتْ» فعل ماضی مجهول «لحْمها»  
نایب فاعل «ها» مضاف الیه جمله ی «خَلَعَتْ لِحْمَهَا» محلاً مرفوع  
معطوف به جمله قبل . «فَتَقَحَّمَتْ» «ف» حرف عطف «تَقَحَّمَتْ»  
فعل ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر «هي» . «بِهِمْ» جار و مجرور  
متعلق به «تَقَحَّمَتْ» . «فِي النَّارِ» جار و مجرور متعلق به فعل  
«تَقَحَّمَتْ» جمله «فَتَقَحَّمَتْ» معطوف به جمله (خَلَعَتْ) .  
\* وَالْاِ وَ اِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا دُلِّلُ حَمِلَ عَلَيْهَا اَهْلُهَا وَ اَعْطَوْا اَزْمَتَهَا  
فَاوردَتْهُمْ الْجَنَّةَ .

«الْاِ» حرف استفتاح «و» حرف استئناف . «اِنَّ» از حروف  
مشبیه بالفعل «التقوى» اسم «اِنَّ» و منصوب به فتحة مقدرة .  
«مطايا» خبر اِنَّ و مرفوع به ضمه مقدرة . «دُلِّلُ» نعت برای مطايا  
و مرفوع . «حَمِلَ» فعل ماضی مجهول «عليها» جار و مجرور  
متعلق به «حَمِلَ» ، «اهلها» نایب فاعل و مرفوع . «ها» مضاف الیه  
و مجرور محلاً جمله ی «حَمِلَ عَلَيْهَا...» جمله وصفیه برای مطايا  
و مرفوع محلاً . «و» حرف عطف «اَعْطَوْا» فعل ماضی مجهول  
«و» نایب فاعل و محلاً مرفوع . «اَزْمَتَهَا» مفعول به و منصوب «ها»  
مضاف الیه و محلاً مجرور جمله ی «اَعْطَوْا...» عطف به جمله  
«حَمِلَ» و محلاً مرفوع . «ف» حرف عطف .

«اورتھم» فعل و فاعل آن ضمیر مستتر (هی) ، «هَمُّ» مفعول  
به اول و محلاً منصوب . «الجنة» مفعول به دوم .

\* حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ لِكُلِّ اَهْلٍ

«حَقٌّ» خبر برای مبتدای محذوف تقدیر آن «هما» . «و» حرف  
عطف «باطل» معطوف به (حق) مرفوع . «و» حرف عطف «لِكُلِّ»  
جار و مجرور متعلق به محذوف خبر مقدم . تنوین «کل» تنوین  
عوض از مضاف الیه محذوف «اهل» مبتدای مؤخر و مرفوع .

\* فَلَمَّا نَزَلَ اَمْرُ الْبَاطِلِ لِقَدِيمًا فَعَلَّ

«ف» حرف عطف . «ل» موطنه برای قسم . «اِنَّ» حرف  
شرط . «أمر» فعل شرط محلاً مجزوم . «الباطل» فاعل . جمله  
جواب شرط این جا محذوف است . «ل» جواب قسم «قدیمًا»  
نایب مفعول فیه . «فعل» فعل ماضی و فاعل آن «هو» که به «باطل»  
بر می گردد .

\* وَ لَمَّا قَلَّ الْحَقُّ فَلَرَبَّمَا وَ لَعَلَّ وَ لَقَلَّمَا اَدْبَرَ شَيْءٌ فَاَقْبَلَ

«و» حرف عطف . «ل» موطنه برای قسم «اِنَّ» حرف شرط  
«قل» فعل ماضی محلاً مجزوم . «الحق» فاعل مرفوع جمله جواب  
شرط نیز محذوف است .

«ف» زائده . «ل» حرف جواب قسم . «رب» حرف شبیه به زاید  
«ما» کافه است . جمله پس از ربما محذوف و تقدیر آن «لَرَبَّمَا  
يَنْتَصِرُ» . «و» حرف عطف «لعل» از حروف مشبیه بالفعل ، اسم



**معنی از نکات بلاغی**

و خبرش محذوف و تقدیر آن «لَعَلَّهُ يَنْتَصِرُ». «و» حرف عطف  
 «ل» جواب قسم. «قَلَمًا» فعل ماضی «ما» کافه، این فعل به فاعل  
 نیاز ندارد. «أَدْبَرَ» فعل ماضی «شئ». فاعل «ف» حرف عطف  
 «أَقْبَلَ» ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر «هو».

در آخر عبارت هم خانواده لفظ «لَيْسَبَقْنَ» در اول عبارت است، و  
 این مانند عبارت «استغفروا ربکم انه کان غَفَّاراً» است.  
 سوم صنعت تشابه الاطراف وجود دارد؛ زیرا کلمه «لیقصرن»  
 در آغاز عبارت دوم هم خانواده کلمه «قصروا» در آخر عبارت اول  
 است.

**\* در عبارات**

الَا إِنَّ الْخَطَايَا... شُمْسُ... خَلَعْتَ أَرْمَتَهَا. فِي النَّارِ  
 وَإِنَّ التَّقْوَى ذُلُّ... أَعْطُوا أَرْمَتَهَا... فِي الْجَنَّةِ

طباق مقابله وجود دارد؛ برای این که تعدادی از معانی  
 هماهنگ در مقابله تعداد دیگری قرار گرفته اند و همانند این نوع  
 از مقابله آیه شریفه «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى  
 فَسَنِيَسِرُهُ لِيَسْرَى وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى  
 فَسَنِيَسِرُهُ لِّلْعُسْرَى» است و همچنین در عبارت «فَلَمَّا نَزَّ بِأَمْرِ الْبَاطِلِ  
 ..... وَكَانَ قَوْلَ الْحَقِّ...» طباق مقابله وجود دارد.

\* در عبارت «حق و باطل» طباق وجود دارد. نیز در عبارت  
 «لقلما ادبر شیء فأقبل» طباق وجود دارد؛ زیرا دو معنی «أدبر و  
 أقبل» متضاد یکدیگرند.

\* در عبارات «فَلَمَّا نَزَّ بِأَمْرِ الْبَاطِلِ لَقَدِيمًا فَعَلَ وَ لَمَّا نَزَّ قَلُّ...» و  
 «لعل و لقلما ادبر... فأقبل» سجع مطرف وجود دارد؛ زیرا این سه  
 کلمه هم وزن نیستند ولی در حرف اخیر متجانسند.

\* در عبارات «إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدِ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ» تشبیه  
 مرسل مجمل وجود دارد؛ زیرا که بلیت کنونی به بلیت زمان پیامبر  
 (ص) تشبیه شده است و ادات تشبیه ذکر و وجه شبه حذف گردیده  
 است.

\* در عبارت «لَتُغْرَبَلُنَّ غَرَبَلَةً» استعاره مکنیه وجود است؛  
 زیرا مخاطبین به دانه هایی تشبیه شده اند و مشبه به محذوف است  
 و لوازم آن (غربال کردن) باقی مانده است.

\* در عبارت «لَتَسَاطُنَّ سَوَطَ الْقَدْرِ» نیز استعاره مکنیه موجود  
 دارد؛ زیرا مخاطبین به اشیای در هم آمیختنی تشبیه شده اند و  
 مشبه به محذوف است و لوازم آن (ساط: مخلوط کرد) باقی مانده  
 است. عبارت «سوط القدر» تشریح برای این استعاره محسوب  
 می شود؛ همچنین در این عبارت یک تشبیه بلیغ وجود دارد؛ زیرا  
 که مخلوط شدن مخاطبین به مخلوط شدن غذا در دیگ تشبیه  
 شده است و ادات تشبیه و وجه شبه محذوف است.

\* با دقت و تأمل در عبارت «نُبِّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ»  
 مجاز مرسل می بینیم؛ زیرا اصل عبارت چنین است «نُبِّئْتُ بِأَخْبَارِ  
 هَذَا الْيَوْمِ...» و این عبارت از ذکر ظرف و مراد مظهر و فاعل است. پس  
 علاقه این مجاز مرسل محلیه است.

بیش تر جمله های خبریه این خطبه از نوع اخبار انکاری  
 است؛ زیرا با دو تأکید یا بیش تر آمده اند که مؤکدات عبارتند از:  
 قسم، إن، الا، قَدْ، لام جواب قسم، نون توكید. با دقت در  
 جملات خبری این خطبه در می یابیم که حضرت علی (ع) این  
 جملات خبری را برای اشخاص منکر محتوای آن بیان نکرده اند؛  
 زیرا آن اشخاص از محتوا و مفهوم این اخبار اطلاع داشتند. ولی  
 به علت این که بر طبق علم و آگاهیشان عمل نکرده اند، حضرت  
 آنان را به منزله اشخاص منکر مفهوم خبر تلقی و در خطاب به  
 آنان از اخبار انکاری استفاده کرده اند.

\* در جمله «حَجْرَتُهُ التَّقْوَى...» فعل «حجرت» به «تقوی»  
 اسناد شده است. در حقیقت «تقوی» فاعل حقیقی این فعل  
 نیست، بلکه سبب وقوع آن فعل است؛ لذا در این جمله یک  
 مجاز عقلی وجود دارد و آن عبارت است از اسناد فعل یا شبه فعل  
 به غیر فاعل حقیقی.

\* در جمله «صَرَّحَتْ لَهُ الْعَبْرُ» نیز مجاز عقلی وجود دارد؛  
 زیرا که فعل صَرَّحَتْ به (عبر) که فاعل حقیقی نیست، اسناد  
 شده است.

\* در عبارات «إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ... المثلات، حَجْرَتُهُ  
 ...الشبهات» سجع مطرف وجود دارد؛ زیرا کلمه های «  
 المثلات، الشبهات» هم قافیه هستند ولی هم وزن نیستند.  
 \* در عبارات «لَتَبْلَبُلُنَّ بَلْبَلَةً، وَكَلْفَرُ بَلْنُ غَرْبَلَةً» سجع مرصع  
 وجود دارد؛ زیرا الفاظ دو عبارت هم وزن و هم قافیه هستند.  
 \* در عبارت «حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ وَ  
 أَسْفَلَكُمْ» صنعت عکس وجود دارد.

زیرا در قسم دو عبارت جزء اول مؤخر و دوم مقدم شده است.  
 عبارت «عادات السادات، سادات العادات» از این قبیل است.  
 \* در عبارات «وَلَيْسَبَقْنَ سَابِقُونَ كَانُوا قُصِرُوا وَ لَيَقْصِرَنَّ سَبَاقُونَ  
 كَانُوا سَبِقُوا» اولاً صنعت طباق مقابله وجود دارد؛ زیرا دو معنی  
 در عبارت دوم با دو معنی در عبارت اول مقابله شده است.  
 (عبارت «وَلَيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لَيَكُونُ كَثِيراً» از همین قبیل است.)  
 دوم صنعت رد العجز علی الصدر وجود دارد زیرا لفظ «سبقوا»

سؤال چهاردهم، شماره ۱۸





\* با تأمل در عبارت « إِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شَمْسٌ ... » و عبارت « ان التقوى مطايا ... » در می یابیم که «خطایا» به خیل شمس (اسبان چموش) و تقوی به مطایا دُئَل (مركبهای رام). تشبیه شده اند و ادات تشبیه و وجه شبه در آن تشبیه ذکر نشده است. بنابراین دو تشبیه، تشبیه بلیغ است و چون اوصاف ملایم مشبه به در این دو عبارت ذکر شده است لذا هر دو تشبیه مرشح هستند.

\* در عبارت های «حق و باطل و لكل اهل» ایجاز حذف وجود دارد که در عبارت اولی حذف مسندالیه و در دومی حذف مضاف الیه حاصل شده است.

\* در عبارت «فلربما و لعل» نیز ایجاز حذف وجود دارد که عبارت در تقدیر «فَلرَبْمَا يَنْتَصِرُ و لَعَلَّهُ يَنْتَصِرُ» است.

\* در عبارت «ولئن أمر الباطل» کلمه باطل مجاز است؛ زیرا باطل حاکم نمی شود بلکه اهل باطل حاکم می شوند؛ لذا این مجاز از انواع مرسل و علاقه آن ملزومیه است که در عبارت «لئن قل الحق» نیز وجود دارد.

در عبارت «حَجَزَتْهُ التَّقْوَى» نیز مجاز مرسل وجود دارد و علاقه آن سببیه است؛ زیرا تقوی مانع نمی شود بلکه سبب منع است؛ مانند این مجاز در عبارت «صَرَخَتْ لَهُ الْعَبِيرُ» وجود دارد؛ زیرا «عبرت» سبب این فعل است.

توجه: ۱. کلمه «قَصُرُوا» در عبارت «لَيْسَ بَقَدْرٍ سَابِقُونَ كَانُوا قَصُرُوا» در نسخه های مختلف به صورت های زیر حرکت گذاری شده است.

قَصُرُوا (ترجمه نهج البلاغه اسدالله مبشری، شرح نهج البلاغه محمد عبده، شرح نهج البلاغه کمال الدین البحرانی) این کلمه با این حرکت ها به معنی «کوتاهی کرده اند» است. قَصُرُوا (ترجمه فیض الاسلام، شرح ابن ابی الحدید) به معنی «کوتاه شدند» است.

قَصُرُوا: (ترجمه دکتر شهیدی، نسخه خطی نهج البلاغه در CD نهج البلاغه دانشنامه) به معنی «حبس کردند» بنده اعتقاد دارم این کلمه باید به صورت قَصُرُوا (باز داشت شدند) حرکت گذاری شود؛ زیرا این شکل اصح است.

\* ۲. فاء (فلربما) در عبارت «و لئن قل الحق فلربما و لعل» سر «لام» جواب قسم قرار گرفته است و در تمام شروح و ترجمه ها به همان صورت آمده است. بنده معتقدم ذکر «فاء» در این موضع محلی ندارد؛ لذا آن را زائد تلقی کرده ام. خوشبختانه در نسخه خطی CD دانشنامه بدون فاء آمده و این اصح است.



### نکات صرفی

\* کلمه «تقوی» بر وزن فعلی است و در اصل «وقیا» بوده است که «واو» آن بر خلاف قیاس به «تا» تبدیل شده و به صورت «تقیاء» در آمده است. چون این کلمه اسم است و بر وزن فعلی آمده «یا» ی آن غالباً به «واو» تبدیل می شود و به صورت «تقوی» در آمده است، ابن مالک در این مورد می گوید:

مِنْ لَامٍ فَعَلَى اسْمَاءٍ اتَى اللّٰوُ وَ بَدَلُ

يَاءٌ كَتَقْوَى غَالِباً جَاذِبِ الدَّل

\* کلمه «مطایا» بر وزن مفاعل و جمع «مطیه» است. بنابراین باید «مطائی» شود، ولی برای تخفیف، «کسره همزه» آن به «فتحه» و سپس آن «همزه» به «یاء» بدل شده است؛ مانند این کلمه، «قضیه» و سجیه است.

ابن مالک در این مورد چنین می گوید:

وَ افْتَحَ وَرْدَ الْهَمْزَةِ يَ فِى مَا اَعْلُ

لَا مَأْ وَ فِى مِثْلِ هِرَاوَةِ جَعِلُ

### نکات نحوی

\* هنگامی که شرط و قسم (که هر یکی از آن ها به جواب نیاز دارد.) جمع شوند، باید جواب متأخر حذف و جواب متقدم آن ها ذکر شود. مثال برای تقدم شرط: «إِنْ يَقُمْ زَيْدٌ وَاللّٰهُ أَقْسَمُ». برای مثال تقدیم قسم: «لَنْ يَقُمْ زَيْدٌ لِأَقْوَمِنَ» چون در جمله های «لَنْ أَمَرَ الْبَاطِلَ لِقَدِيمًا فَعَلَ وَلَنْ قُلَّ الْحَقُّ لَرَبِّمَا وَ لَعَلَّ» قسم متقدم شده است، لذا جواب شرط حذف و جواب قسم آمده است.

ابن مالک در این مورد می گوید:

وَ اخْتَفِ لَدَى اجْتِمَاعِ شَرْطٍ وَ قَسَمٍ

جَوَابُ مَا أَخَّرْتَ فَهَوُ مُلْتَزِمٌ

\* هنگامی که فعل مضارع مثبت جواب قسم واقع شود و لام جواب قسم بر سر آن آمده باشد، لازم است با نون تأکید بیاید. بنابراین افعال «لَتُبْلِيَنَّ لَتُغْرِبَنَّ وَ ...» بر طبق این قاعده با تأکید

آمده اند.

### ضرب المثل ها

عبارتی را که می توان از این خطبه به عنوان ضرب المثل تلقی کرد و یک استعاره تمثیلیه به حساب آورد، عبارتند از:

«إِنْ مِنْ صَرَّحْتَ الْعَبْرَ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَجَزْتَهُ»

### التقوى عن تفحّم الشبهات

این عبارت می تواند برای اشخاص با تقوایی که با روایدهای عبرت انگیز روبرو می شوند ولی بعلمت غفلت از آن ها عبرت نمی گیرند ضرب المثل باشد. پس این عبارت به آنان گفته می شود تا از آن روایدها عبرت بگیرند و از عواقب ناگوارش دوری جویند. همچنین این عبارت نیز می تواند کنایه تعریض واقع شود؛ برای کسانی که مدام در عذاب و ناراحتی می افتند و عبرت نمی گیرند؛ با گفتن این عبارت، در حقیقت تقوی از آنها به طور غیرمستقیم (کنایی) سلب می شود.

«التبليّن بلبلة ولتغربلن غربة و لتسأطن سوط القدر حتى يعود اسفلكم اعلاكم و اعلاكم اسفلكم»

این عبارت برای اشخاصی گفته می شود که نیاز به دگرگونی اساسی دارند. ان شاء الله شماره های آینده نیز خطبه های دیگری از نهج البلاغه را مورد بررسی ادبی قرار خواهیم داد.

